

اسرار قتل رزم آرا!

«اسرار قتل رزم آرا» نام کتابی است که به تازگی به بازار آمده است و دارای ۵۱۴ صفحه می‌باشد. نزدیک به ۴۸۰ صفحه آن را بخش هائی از بازجویی «متهمین» و «مطالعین» تشکیل می‌دهد و تنها ۲۰ صفحه این کتاب به نوشتار گرد آورنده اختصاص یافته که زیر عنوان «مقدمه» و «پیشگفتار» آمده است.

با نگاهی گذرا به کتاب یاد شده نکاتی برای خواننده مطرح می‌گردد که برخی از آن را می‌توان این گونه برشمرد:

۱- آن چه در این کتاب به عنوان «اسناد و مدارک» آمده و مطالبی که مطرح گردیده است، بیشتر آن در گذشته، در آن روزگاری که رزم آرا به دست شهید خلیل طهماسبی، اعدام انقلابی شد، در روزنامه‌ها، نشریه‌ها و مجله‌های آن روز ایران مانند: «اطلاعات»، «شاهد»، «باختر امروز»، «اتحاد ملی»، «خواندنی‌ها»، «تهران مصور» و... به طور گسترده انعکاس یافته و روی آن بحث‌ها و گفتگوهای راست و دروغ زیادی شده است. حتی بخش عمده‌ای از اعتراف و اقرار «متهمین» و «مطالعین» که در این کتاب به عنوان «اسناد» و «اسرار» آمده در سال ۱۳۳۳ در نشریه هفتگی «اتحاد ملی» درج گردیده است که در پایان این کتاب نیز بخشی از آن آمده است. (۴۴۸ - ۴۴۶) بسیاری از این سخن‌ها و دیدگاه‌ها در کتاب هائی که در درازای چند دهه پس از کشته شدن رزم آرا به چاپ رسیده نیز همراه با دروغ و تحریف انتشار یافته است که یک نمونه آن «خاطرات سیاسی ۲۵ سال در نیروهای هوایی ایران» است که در این کتاب فراوان به آن تمسک شده است. بنابراین در کتاب یاد شده مطالب نو و ناشنیده پیرامون «قتل رزم آرا» کمتر توان یافت.

۲- از نام کتاب و آن چه در پیشگفتار آمده است^۱ می‌توان دریافت که در این کتاب اسناد نوینی به نمایش گذاشته شده است که می‌تواند نقش فدائیان اسلام و شهید خلیل طهماسبی را در اعدام انقلابی رزم آرا به طور کلی نفی کند و یا دست کم به زیر سؤال برد و مورد تردید قرار دهد، لیکن برعکس، اسناد ارائه شده در این کتاب این حقیقت را به درستی اثبات می‌کند که این تنها

^۱ در پیشگفتار چنین آمده است: «با توجه به فقدان دلایل روشن، مبنی بر قتل رزم آرا توسط خلیل طهماسبی و وجود دلایل آشکاری که حکایت از قتل رزم آرا توسط محافظان نامبرده می‌کرد...» (ص ۳۲) لیکن در این کتاب نه تنها «دلایل آشکار» بلکه حتی یک دلیل تلویحی بپای ادعای بالا یافت نشد.

خلیل طهماسبی بوده است که به اعدام انقلابی رزم آرا دست زده و دست دیگری در کار نبوده است.

در لابلای بازجویی‌ها دستکم ۶ نفر آشکارا اعتراف کرده اند که خلیل طهماسبی را در حال تیراندازی به رزم آرا دیده‌اند و برخی نیز اصابت گلوله خلیل طهماسبی به نامبرده را نیز شهادت داده‌اند، لیکن حتی یک نفر ادعا نکرده است که شخص دیگری را در حال تیراندازی به رزم آرا مشاهده کرده است.

از شاهدان عینی که شهید خلیل طهماسبی را در حال تیراندازی به رزم آرا دیده‌اند: اللهیار جلیوند، مصطفی پازوکی، اسدالله فرخنده کلام، فریدون محمدی، لطیف طاهوری و سرگرد رأفت را می‌توان نام برد.

۳- نظر رسمی کارشناسان فنی مبنی بر این که رزم آرا با گلوله ای که از سلاح کمری خلیل طهماسبی شلیک شده از پا درآمده که در صفحه های ۲۸۰ و ۲۸۱ کتاب یاد شده منعکس است گواه دیگری است بر این که در کشتن او جز طهماسبی، کسی نقش نداشته است و ادعای این که «ترور رزم آرا به دست یک گوه‌بلن ارتش انجام گرفته و گلوله از اسلحه کمری پر قدرت با کالیبر بزرگ رها شده» دروغی بیش نیست.

۴- با وجود تلاش همه جانبه چندتن از حقوقدانان زبردست و وکلای مدافع خلیل طهماسبی برای یافتن تناقضی در شهادت آنان که تیراندازی او به سوی رزم آرا را دیده بودند، می‌بینیم که پیرامون چگونگی رخنه نامبرده در صف محافظان رزم آرا و کیفیت تیراندازی او، هیچ‌گونه ضد و نقیض‌گویی در گفته شاهدان عینی نتوانستند به دست آورند و تنها پیرامون این که طهماسبی در هنگام دستگیری آیا با کلت بر سر یکی از محافظان رزم آرا کوبید یا با کارد؟ و نیز درباره نحوه دستگیری او اختلافی در گفته های آنان یافتند که بخشی از آن به سبب هیجان و اضطراب فوق‌العاده و از کار افتادن فکر و اندیشه افراد در آن لحظه های بحرانی می‌باشد و بخشی دیگر به این حقیقت برمی‌گردد که هر یک از ماموران و دست اندرکاران در چنین شرایطی می‌کوشند که نقش خود را در گرفتن به اصطلاح «قاتل» و یا سلاح او برجسته تر بنمایانند و قهرمان کاری،

دلیری و گستاخی خود را به اثبات برسانند! با این وجود طبق اسناد موجود در کتاب یاد شده، در بازجوئی‌های مجدد از شاهدان عینی برخی از این تناقض در گفته‌ها نیز برطرف گردیده است.

۵- یکی از دستاویزهای آنان که کوشیده اند «قتل رزم آرا» را «اسرار آمیز» و مرموز بنمایانند، دستگیری سه تن از محافظان نامبرده در محل تیر خوردن او به دست طهماسبی می باشد. در آن روزها، روی این موضوع جار و جنجال فراوانی به راه انداختند و اکنون نیز عناصری می‌کوشند از این جریان در راه پیشبرد نقشه ها و غرض های ویژه ای سوء استفاده کنند. لیکن سبب این دستگیری‌ها در برخی از مطبوعات و کتاب ها و نیز در بازجوئی افراد دستگیر شده به روشنی آمده و نیز از سوی برخی از دستگیرشدگان نیز در این باره توضیح کاملی داده شده است.

در یکی از کتاب‌هایی که درباره رزم‌آرا نوشته شده به نقل از مجله «تهران مصور» آمده است:

«... وقتی رزم‌آرا به زمین خورد پاسبانان که برای دستگیری ضارب اقدام کردند، اول دو نفر از محافظین رزم‌آرا را گرفتند، محافظین رزم‌آرا همه در پنهان کار می‌کردند و مامورین شهربانی آن‌ها را نمی‌شناختند، به همین جهت هر دو این ها هنگامی که اسلحه به دست داشتند دستگیر شدند و کتک مفصلی هم از دست پاسبان‌ها خوردند»^۲

دستگیرکنندگان چندتن از «محافظین» رزم‌آرا نیز علت دستگیری آنان را در بازجوئی‌های خود که در کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» آمده است چنین بازگو ساختند:

«... من دیدم آقای اللهیار جلیوند یک اسلحه لخت در دست داشت و من او را از عقب گرفتم»
(ص ۷۰)

«... یک نفر را دیدم که هفت تیری از جیبش درآورد و اسلحه لخت دستش بود و می گفت قاتل را بگیرید، بنده همان شخص را از عقب گرفتم، نگذاشتم تکان بخورد و به کمک یک سرپاسبان هفت تیر را نیز از دستش بیرون آوردم» (ص ۱۲۱)

«... صدای چند تیر شلیک شنیده فوری جلو آمده مشاهده شد یک نفر قد بلند والتر در دست دارد پاسبانان او را احاطه...» (ص ۱۲۴)

^۲. زندگی سیاسی رزم‌آرا - از جعفر مهدی‌نیا - ص ۳۷۲.

«... این‌که طاهونی (یکی از محافظین رزم‌آرا) را بنده دستگیر کردم این بود که دیدم به طهماسبی ضربه وارد کرد و اسلحه هم در دست داشت، روی سوء ظن او را گرفتم» (ص ۲۵۹)

خود محافظین نیز سبب بازداشت خود را این‌گونه بیان کرده‌اند:

«... در این وقت مامورین شهربانی ما را محاصره کردند و چون ما را نمی‌شناختند هم ما را کتک زدند و هم می‌گشتند تا اسلحه‌ها را از ما گرفتند، ما را آوردند به شهربانی...» (ص ۵۲)

«... در آن موقعی که بنده عبدالله (طهماسبی) دستگیر کردم و دور و بر ما را گرفته بودند چون مامورین و مردم ما را نمی‌شناختند و ما را جزء همدستان ایشان دستگیر کردند...» (ص ۸۴)

«... چون لباس ما سویل بود، پاسبان‌ها ما را هم مورد ضرب قرار دادند، به تصور این که ما هم جزء و دستیار قاتل بوده‌ایم...» (ص ۱۰۹)

۶- از دیگر دستاویزهای آنان که برآند «قتل رزم‌آرا» را «اسرار آمیز» بنمایانند اعلام صریح آیت‌الله کاشانی است در بازجویی‌های خود که در این کتاب دیده می‌شود مبنی بر این‌که: «قاتل رزم‌آرا خلیل طهماسبی» نبوده است (ص ۴۳۹)

پیش از بررسی این که آیت‌الله کاشانی روی چه انگیزه‌های در بازجویی‌های خود کشته شدن رزم‌آرا به دست طهماسبی را انکار کرده‌اند، لازم است چند موردی از موضع ایشان را پیرامون این جریان، پیش از دستگیری و زندانی شدن، بازگو سازیم. ایشان در مصاحبه‌ای با روزنامه «دیلی اکسپرس» اعلام می‌دارند:

«... قاتل رزم‌آرا باید آزاد شود زیرا این اقدام او در راه خدمت به ملت ایران و برادران مسلمانش عملی شده است و چون در حکومت ملی قضاوت افکار عمومی محترم است و رزم‌آرا را افکار عمومی ملت ایران محکوم کرده است، در حقیقت حکم اعدام رزم‌آرا را افکار عمومی ملت ایران صادر کرده است و شما می‌دانید که هیئت حاکمه و قوانین اجتماعی هر کشور، مولود افکار

عمومی مردم آن کشور می باشد و خلیل طهماسبی مجری اراده قاطبه ملت ایران بوده است^۳ «
(تکیه روی فرازها از این نویسنده است)

آیت‌الله کاشانی در مصاحبه دیگری اظهار می‌دارند:

«... نخست‌وزیر مقتول در زمان حیاتی خود از منافع شرکت نفت جنوب و سیاست استعماری انگلستان به شدت حمایت می‌کرد، چون عموم طبقات مردم ایران با تصمیم قطعی و خلل ناپذیری برای کوتاه کردن دست طمع سیاست استعماری نفت جنوب قیام کرده بودند، پافشاری رزم آرا برای مقاومت در مقابل افکار عمومی ملت ایران و حمایت از شرکت نفت باعث خشم شدید عمومی مردم ایران گردید و جوانی غیور، وطن پرست و متدین از میان مردم ایران برخاست و نخست‌وزیر بیگانه پرست را به جزای اعمال خود رسانید...»^۴ (تکیه روی فرازها از این نویسنده است)

آیت‌الله کاشانی در پی آزادی شهید طهماسبی از زندان نیز او را به عنوان «شمشیر بران اسلام» و «مجری اراده و افکار ملت ایران» مورد ستایش قرار داد و بنابر اظهار برخی از دوستان ی که در آن روزگار حضور داشته اند اعلام داشت «تا روزی که ملت ایران خلیل دارند نوکرهای انگلیس نمی‌توانند در ایران عرض اندام کنند.»^۵ این موضع رسمی و آشکار آیت‌الله کاشانی پیرامون اعدام انقلابی رزم آرا به دست خلیل طهماسبی می‌باشد، لیکن درباره آن چه در بازجوئی‌ها از ایشان نقل شده، بی‌تردید روی تاکتیک و مصلحت‌اندیشی بوده است.

لازم به یادآوری است که آیت‌الله کاشانی در پی کودتای سیاه C.I.A در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به اتهام صدور فتوای قتل رزم آرا، از سوی رژیم شاه بازداشت و به «دادگاه» نظامی کشیده شدند و چون صدور این فتوای ایشان تا پایه‌ای محرز و غیرقابل انکار بود، ناگزیر شدند برای رهیدن از چنگال دژخیمان خون آشام شاه، به شایعه‌ای که پس از کشته شدن رزم آرا در سطح گسترده‌ای رواج پیدا کرده بود، تمسک جویند و در بازجوئی‌ها و نیز در «دادگاه» روی این موضوع پافشاری کنند که اصولاً رزم آرا به دست طهماسبی کشته نشده است! و با این استدلال محکمه‌پسند، اثبات کنند

^۳. ایران کوه آتشفشان، محمد حسنین هیکل، ترجمه محمد اصفیائی، ص ۱۸۵.

^۴. گذشته چراغ راه آینده است، ص ۵۷۰.

^۵. عکس و تفصیلات این مراسم در مطبوعات آن روز ایران به طور مشروح انعکاس یافت.

که به دنبال حکم ایشان برای اعدام انقلابی رزم آرا، از پیروان ایشان کسی نتوانسته است این حکم را اجرا کند و بنابراین جرمی از سوی پیروان ایشان روی نداده است تا ایشان نیز در آن جرم شریک باشند و این بهترین تاکتیکی بود که آیت الله کاشانی در آن روزهای تاریک و خفقان بار به کار بستند. ایشان شایعه توطئه کودتا از سوی رزم آرا را نیز مطرح کردند و بدین گونه کوشیدند که جرم خود را از دید رژیم کاهش دهند. هرچند رژیم شاه چون از حقایق جریان به درستی آگاهی داشت و می دانست که رزم آرا به دست طهماسبی از پا درآمده و شایعه کودتا از سوی نامبرده نیز از اساس دروغ است، به این استدلال ایشان ارجحی ننهاده و اگر پافشاری و موضع صریح و به جای آیت الله العظمی بروجردی (ره) نبود، رژیم شاه کاشانی را به جرم صدور این حکم سرنوشت ساز، بی تردید به جوخه آتش می سپرد.

۷- گردآورنده کتاب یادشده در یک زیرنویس آورده است: کودتای رزم آرا علیه شاه شایعه ای بیش نبود، سیاست خارجی آگاهانه و برخی نیز ناآگاهانه به این شایعه دامن می زدند. شرکت شاه در قتل رزم آرا احتمالاً مقداری تحت تاثیر این شایعه بوده است!! (ص ۳۰) (تکیه روی فرازها از این نویسنده است).

این سخن از آن گونه سخنانی است که به گفته عرب ها «یضحک به الثکلا» (مادر جوان مرده را به خنده وامی دارد) زیرا:

الف: شایعه توطئه کودتا، پس از کشته شدن رزم آرا بر سر زبان ها افتاد و پیش از آن چنین شایعه ای اصلاً مطرح نبود تا شاه را به توطئه بر ضد او وادارد.

ب: با وجود وابستگی ریشه ای و تنگاتنگ رژیم شاه به استعمار انگلیس در آن روز، و با اطلاعاتی که به وسیله آن ابرقدرت به دست می آورد، آیا باورکردنی است که شاه به محض شنیدن شایعه توطئه کودتا از سوی رزم آرا، بدون کاوش، بررسی و کسب اطلاع از دستگاه های جاسوسی بریتانیا کمر به قتل او بربندد؟!

پ: اگر سیاست شاه چنین بود که به هر عنصری که بدگمان می شد، فوراً طرح و نقشه کشتن او را به اجرا درمی آورد، لازم بود که بسیاری از مهره ها، وردستی ها، رجال کشوری و لشگری و چهره های سیاسی را به سرنوشت رزم آرا دچار سازد. آیا در دوران سلطنت محمدرضا شاه، این

رزم آرا بود که شاه از او احساس خطر می کرد و یا شایعه توطئه او بر ضد رژیم خویش را می شنید؟!

ت: برای سر به نیست کردن رزم آرا، شاه را چه نیازی به اجرای چنین طرحی پردردسر و خطرناک بود؟ آیا نمی توانست رزم آرا را در مجلس و محفلی دور از دربار، با یک استکان چای، یا لیوانی آب، مسموم سازد و یا به شیوه های دیگر از پا درآورد؟ آیا ناچار بود دست روی دست گذارد و عزا بگیرد تا روزی خلیل طهماسبی نامی در اندیشه کشتن رزم آرا برآید و شاه با دریافت این مسئله غیبی که تیر او به خطا خواهد رفت، به تیراندازی نامرئی، برای ترور رزم آرا ماموریت دهد؟!

ث: آیا برای شاه امکان نداشت که سلاح مجرب تری (که بتواند از پالتو بگذرد!!) در دسترس خلیل طهماسبی قرار دهد تا دیگر نیازی به استخدام تیرانداز نداشته باشد؟ لابد بر آن بود که طهماسبی را از ثواب «قتل رزم آرا» بی نصیب سازد؟!

ج: تیرانداز مخصوص شاه آیا از نسل جن بود که هیچ یک از مردم و مامورانی که در صحن مسجد حضور داشتند تیراندازی او به رزم آرا ندیدند؟!

چگونه بود که دست کم ۶ تن از ماموران، خلیل طهماسبی را در حال تیراندازی به رزم آرا دیدند و حتی محافظان رزم آرا را در حال بیرون کشیدن کلت از کمر و یا گذاشتن آن در جیب خود و حتی طهماسبی را در حال فرار مشاهده کردند لیکن هیچ یک از مردم و ماموران قاتل واقعی رزم آرا را در حال تیراندازی به او و فرار از صحنه ندیدند؟!

ج: بی تردید رزم آرا یکی از منفورترین و رسواترین چهره های آن روز رجال ایران به شمار می رفت و نه تنها کوچکترین پایگاه مردمی نداشت بلکه ملت ایران و رهبران مقتدر مذهبی و ملی به خون او تشنه بودند و در راه کنار گذاشتن او از صحنه تا آن پایه پافشاری داشتند که سرانجام ناگزیر شدند فرمان قتل او را صادر کنند. در چنین شرایطی اگر شاه از جانب او خطری احساس می کرد، روشن است که می توانست او را به آسانی دستگیر کند و به اتهام توطئه کودتا بر ضد سلطنت مشروطه به دادگاه تحویل دهد و بدین گونه زمینه محبوبیت مردمی خود را افزون سازد و در این راه از پشتیبانی و در این راه از پشتیبانی قاطع مردان مقتدری مانند آیت الله

کاشانی و دکتر مصدق نیز برخوردار گردد و هیچ نیازی نداشت که از راه ترور بکوشد که رزم آرا را از صحنه بیرون براند.

رژیم‌های دیکتاتوری و ضد مردمی، تنها در راه کنار زدن رجال برجسته ای که از پشتیبانی قاطع توده‌ها برخوردارند و از این رو جرئت دستگیری آنان را ندارند، ممکن است به ترور و مانند آن دست بزنند، نه چهره‌های رسوا و منفوری مانند رزم آرا که ملت ایران برای کنار زدن او با همه نیرو به صحنه آمده بود.

ح: رزم آرا یکی از مهره‌های مارک داری بود که ابرقدرت‌های غرب و شرق برای رویارویی با رهبران مقتدر مذهبی و ملی آن روز ایران، با همه نیرو و توان از او پشتیبانی می‌کردند. و اگر شخص شاه روزی از او احساس خطر می‌کرد، بی‌تردید هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌داد که در توطئه ترور او به شکل مستقیم یا غیر مستقیم شرکت کند. شاه در درازای سلطنت خود، در برهه‌های گوناگون، نشان داد که زبون تر و بی‌اراده‌تر از آن است که در برابر سیاست ابرقدرت‌ها، دست از پا خطا کند، به ویژه در آن شرایط که تاج و تخت او از سوی مردم به پا خاسته ایران به واژگونی تهدید می‌شد.

خ: بنابر نوشته بسیاری از تاریخ‌نویسان ایرانی و بیگانه، شاه رزم آرا را برای رویارویی با خطر مصدق و پیشگیری از ملی شدن صنعت نفت، به تشکیل کابینه مامور ساخت، آیا خطر مصدق از دید شاه برطرف شده بود تا به ترور رزم آرا دست بزند؟! به ویژه این که بیرون رفتن رزم آرا از صحنه، زمینه را برای به قدرت رسیدن مصدق السلطنه فراهم کرد و شاه را ناگزیر ساخت که آوانس‌هائی تا سرحد از دست دادن تاج و تخت خود به نامبرده و نیروهای مردمی بپردازد. به نوشته یکی از نویسندگان بیگانه: «ترور رزم آرا به اندازه‌ای هیئت حاکمه را ترساند که پست سر هم به جبهه ملی امتیاز دادند تا خشم شدید مردم فروکش کند»^۶

د: طبق دلایل گوناگونی که در دست است، شاه و درباری‌ها، کوچک‌ترین بدبینی و بدگمانی نسبت به رزم آرا نداشته‌اند بلکه پیوسته به سبب از دست دادن چنین پشتیبانی سوگمند و داغدار بوده‌اند!

^۶. ایران در دوران دکتر مصدق، از پروفیسور سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۵۴.

بنابر آنچه در کتاب «اسرار قتل رزم آرا» آمده است: در پی اعدام انقلابی رزم آرا آن گاه که سرلشگر حجازی رئیس شهربانی کل کشور - روی هر علتی - می کوشد که با گرفتن اقرار دروغی و اسناد ساختگی به شاه بیاوراند که رزم آرا نقشه کودتا داشته است و طی گزارشی اتهام او را «توطئه بر ضد سلطنت» اعلام می کند، شاه ناباورانه در زیر گزارش پی نویسی می کند که: «طبق چه مدارکی موضوع اتهام توطئه بر ضد سلطنت تشخیص داده شد، بایستی دقت و مراقبت شود که موضوع تسویه حساب های شخصی در بین نباشد (ص ۳۴۲) و آن گاه که دادخواست مهدی معاون و محرم راز رزم آرا از طریق وزارت جنگ به شاه گزارش می شود، بار دیگر تاکید می کند: «دقت و مراقبت شود که تسویه حساب های شخصی در بین نباشد که خود نمایانگر اطمینان کامل شاه به رزم آرا و دیگر دستیاران خویش می باشد».

دکتر فاطمی در یادداشت های خود، سوز و افسوس اشرف پهلوی را از کشته شدن رزم آرا این گونه بازگو ساخته است:

«... من در آن روز به ملاقات شاهدخت ر فتم و جلسه مذاکراتمان سه ساعت طول کشید . از گذشته شکایت داشت که ما با هژیر و رزم آرا مخالف کرده ایم و معتقد بود که این مخالفت ها آن ها را به کشتن داده است»^۷

شاه در نوشته های خود نیز این گونه از رزم آرا یاد می کند:

«... بالاخره روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ یکی از اعضای دسته متعصب فدائیان اسلام که از مصدق پشتیبانی می کردند نخست وزیر را که برای شرکت در مجلس ترحیم یکی از روحانیون وارد صحن مسجد شاه می شد، ناجوانمردانه به قتل رسانید...»^۸

یکی از قلم به مزدان درباری به نام ابراهیم صفائی که زندگی خود را در خیانت به ملت و چاپلوسی، خوش خدمتی و در یوزگی گذرانده است و بزرگ ترین ماموریت او این بوده - و هست - که خائن را خادم و خادم را خائن بنمایاند^۹ در یکی از کتاب های خود آن گاه که رزم آرا را میهن دوست و انمود می کند و به ستایش او می نشیند که «... برای پاکیزگی شهر تهران و نظم

^۷ . خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، به کوشش بهرام افراسیابی، ص ۳۹.

^۸ . ماموریت برای وطنم، ص ۱۱۵.

^۹ . در این زمینه نگاه کنید به: «رهبران مشروطه» و «خاطره های تاریخی» از ابراهیم صفائی.

ترافیک اقدامات جدی به کار بست و بوق زدن بیجای اتومبیل ها و فریاد کشیدن فروشندگان دوره‌گرد را در خیابان‌ها و کوچه‌های تهران ممنوع کرد...»!! این‌گونه برای او نوحه‌سرائی می‌کند: «رزم‌آرا روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ در حالی که برای شرکت در مجلس ترحیم آیت‌الله فیض به مسجد شاه می‌رفت، در حیاط مسجد به دست خلیل طهماسبی یکی از افراد متعصب فدائیان اسلام (گروه نواب صفوی وابسته به کاشانی) کشته شد و مجلس شورای ملی زیر نفوذ کاشانی و کوشش دکتر مصدق و جبهه ملی با زیر پا گذاشتن قانون اساسی و عرف و اصول پارلمانی و اخلاقی و انسانی با گذراندن یک ماده واحد رزم آرا را مهدورالدم (واجب‌القتل) و قاتل او را خدمتگذار شناخت. و بر اساس این تصمیم رسوا قاتل آزاد شد و پس از آزادی بی‌درنگ به دیدن کاشانی رفت و کاشانی دست نوازش بر سر و ریش او کشید...»^{۱۰}

بی‌تردید اگر شاه در کشته شدن رزم آرا دست داشت، در خاطرات خود می‌کوشید که به گونه‌ای او را بزه‌کار بنمایاند و حقد و کینه خود را نسبت به او ظاهر سازد و نیز اگر روزی مسائل پشت پرده رو شد، رسوائی بیش از حدی دامنگیر او نگردد.

نیز اشرف پهلوی، ابراهیم صفائی و دیگر مزدوران و سرسپردگان به رژیم ستم شاهی اگر او را وفادار به شاه نمی‌دانستند هیچ‌گاه این‌گونه برای او نوحه‌سرائی نمی‌کردند.

۸ - گردآورنده کتاب «اسرار قتل رزم آرا» گویا به خوبی دریافته که آن چه را به نام «اسناد» و «اسرار» در این کتاب به نمایش گذاشته است، نمی‌تواند اندیشه‌ای را که او در سر دارد، پیاده کند و حماسه‌آفرینی شهید خلیل طهماسبی را به زیر سؤال برد و واقعیت‌ها را دگرگون بنمایاند، از این رو، با آوردن قصه، خاطره، داستان و خلاصه خیال پردازی‌های این و آن، کوشیده است که نظر و غرض خود را به کرسی نشاند، او در پیشگفتار، چند قصه آورده که بایسته است مورد بررسی قرار گیرد:

الف: از زبان دکتر بقائی نوشته است که : «... خلیل طهماسبی ضارب رزم آرا نبوده است!!» (ص ۳۰)

^{۱۰} .خاطره‌های تاریخی، ابراهیم صفائی، ص ۱۵۶.

گواه قرار دادن دکتر بقائی، انسان را به یاد مثل معروف: «روباه» و شاهد او می‌اندازد! به راستی چه گواهی؟! که عمر خود را در جاسوسی برای امریکا و انگلیس به پای‌ان برده است، از این رو، گفته او تردیدناپذیر و «وحی منزل» است! بنابراین در این مورد برای گفتگو و بگومگو دیگر جایی نمی‌ماند! باید گذاشت و گذشت!

ب: از آیت‌الله کاشانی روایتی آورده است که «هرچه به این سید (نواب صفوی) گفتم که رزم‌آرا توسط خلیل به قتل نرسیده است نپذیرفت!» (ص ۳۰)

چنان‌که پیشتر آورده شد آیت‌الله کاشانی، کشته شدن رزم‌آرا به دست طهماسبی را در فرصت‌ها و مناسبت‌های گوناگون بارها با صراحت اعلام داشت و از نامبرده به سبب این حماسه آفرینی ستایش فراوان کردند، لیکن نظر ایشان از جمله بالا، اگر صحت داشته باشد، این است که «هرچه به نواب گفتم که طهماسبی را قاتل رزم‌آرا معرفی نکن و مسئولیت این قتل را از سوی فدائیان اسلام بر دوش نگیر نپذیرفت» از حجت‌الاسلام والمسلمین شادروان ح‌اج شیخ مهدی حق پناه دولابی شنیدم که «آیت‌الله کاشانی به طهماسبی پیش از آن‌که به این کار دست بزند بارها سفارش می‌کرد که اگر دستگیر شد، به زدن رزم‌آرا هرگز اعتراف نکند و نیز در همان نخستین لحظه ای که خبر کشته شدن رزم‌آرا به دست طهماسبی را شنید به نواب صفوی یادآوری کرد که مسئولیت این قتل را فدائیان اسلام برعهده نگیرند» و این از ژرف‌نگری و دوراندیشی ایشان بود، چون برملا شدن این که رزم‌آرا به دست طهماسبی و به حکم و دستور آیت‌الله کاشانی از پا درآمده است، رژیم شاه را به اندیشه انتقام از ایشان وامی‌داشت، از این رو، در پی کودتای ۲۸ مرداد ایشان را به این جرم بازداشت کرد و به محاکمه کشید و تا پای چوبه‌دار پیش برد و چنان‌که آورده شد اگر واکنش تند و قاطع آیت‌الله‌العظمی بروجردی (ره) نبود، بی‌تردید ایشان را به جوخه اعدام می‌سپردند. و آن‌چه گفته حجت‌الاسلام حق‌پناه را تایید می‌کند گزارشی است که در یکی از کتاب‌ها آمده است:

«... آیت‌الله کاشانی مشغول وضو گرفتن بود که نواب صفوی دوان دوان خود را جلو حوض رسانید و جریان کشته شدن رزم‌آرا را شرح داد. آیت‌الله کاشانی در حالی که لب‌خند به لب داشت

گفت: بچه سید بیسوادی نکنی. بعد روی خود را به آسمان کرده الحمدلله بر زبان آوردند.^{۱۱} نظر ایشان از این که «بچه سید بیسوادی نکنی» این بوده است که اعلام نکنی ما رزم‌آرا کشته‌ایم.

ج: از نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی چنین آورده است: «به اعلیحضرت گفتم، مسلماً این محافظین بهتر از محافظین رزم‌آرا از من محافظت نخواهند کرد» (ص ۳۱)

و از این جمله چنین برداشت کرده است که مصدق می‌خواسته بگوید که محافظان رزم‌آرا او را کشتند، در صورتی که نظر مصدق این بوده است که محافظین نمی‌توانند از ترور و غافلگیری پیشگیری کنند. از این رو، در دنباله این اظهار نظر چنین ادامه داده است: «... بعد از پیشگاه همایونی اجازه بار، درخواست نمودم و عرض کردم ممکن است بفرمائیید چه اشخاصی درصدد از بین بردن من هستند؟ فرمودند دیهیمی که در سازمان دکتر بقائی است به او این طور گفته بود که فدائیان اسلام درصدد قتل دکتر مصدق اند و دیهیمی هم به ستاد ارتش اطلاع داده و از ستاد ارتش هم به من گزارش دادند ... من بسیار تعجب کردم که اگر فدائیان اسلام هژیر را می‌کشند برای این که او شاهنشاه را به لندن برد و وعده داد که قرارداد ساعد و گس تصویب و مجلس موسسان روی همین اصل تشکیل گردید اگر فدائیان اسلام رزم‌آرا را از بین بردند که می‌خواست وحدت ملی ایران را از بین ببرد، چگونه ممکن است که حاضر شوند دکتر مصدق که از همه چیز خود در راه خیر و صلاح مملکت خودداری نکرده است نابود کند. روی این اصل که گزارش با حقیقت مطابقت ندارد عرض کردم اعلیحضرتا من یک جان دارم و می‌خواهم آنرا در راه صلاح و صواب این مردم و شما نثار کنم...»^{۱۲} (تکیه روی فرازها از این نویسنده است)

گودآورنده در پایان کتاب نیز زیر عنوان «رازی که توسط مرحوم نواب صفوی در دادگاه فرمایشی افشا شد!» از زبان شخصی به نام «شایانفر» که بنابر نوشته او وکیل تسخیری نواب صفوی بوده، آورده است:

^{۱۱}. زندگی سیاسی رزم‌آرا، ص ۴۳۷.

^{۱۲}. خلع ید (کتاب سیاه)، حسین ملکی، قسمت اول، ص ۲۵۱.

«... نواب صفوی... در یکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست وزیری رزم آرا من و سید عبدالحسین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم... شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم آرا کرد. یعنی تلویحا با کشتن رزم آرا موافقت کرد...»! (۴۸۲)

اولا اعتبار گفتار کسی که وکیل تسخیری نواب صفوی و یاران او بوده است، بی تردید از گفته‌های دکتر بقائی بیشتر نیست و ثانيا نواب صفوی و فدائیان اسلام در پی اعدام انقلابی هژیر اعلامیه تاریخی و انقلابی خود را چنین آغاز کردند:

«اعلام ما به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی : شاه و دولت... ای خائنین پست فطرت، شما می‌دانید که حق با ماست و ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد است و شما دزدان و غاصبینی هستید که حکومت اسلامی ایران را با یک دنیا ترس و لرز، به طور موقت و عاریت غصب نموده‌اید و هر روز آماده فرار هستید و شما خود می‌دانید که ما ملت مسلمان ایران به یاری خدای توانا در همین روزها ی نزدیک دست به انتقام از شما یک مشت خائن معدود گذاشته و به حساب چندین ساله جنایاتتان رسیدگی می‌کنیم...»^{۱۲}

آیا شاه با کسانی که وزیر دربار او را کشته و در اعلامیه ای رسمی، او را «غاصب»، «خائن»، «پست فطرت» و «دزد» خوانده‌اند و آشکارا تهدید کرده اند که «در همین روزهای نزدیک... به حساب چندین ساله جنایات او» رسیدگی می‌کنند، دیدار و گفتگو می‌کرد؟ آیا اصولا شاه جرئت روبرو شدن با این دلیرمردان را داشت؟ آیا شهید نواب صفوی اگر به شاه دست می‌یافت، با او به گفتگوی دیپلماتیک می‌نشست؟ و به او رخصت می‌داد که از این دیدار جان سالم به در برد؟!

ثالثاً اگر نواب صفوی در «دادگاه» شاه چنین سخنانی گفته باشد، بی تردید برای بهره‌برداری از جو جامعه و دامن زدن به شایعه این که «شاه در قتل رزم آرا دست داشته» بوده است تا از این راه جو بدگمانی و بی‌اعتمادی میان شاه و مقامات دولتی و ارتشی پدید آورد. رابعا نواب صفوی - بنابر آن چه در کتاب «اسرا قتل رزم آرا» آمده است - در بازجویی های خود از روی «راز» دیگری نیز پرده برداشت و صریحا اعلام کرد که آقای مصدق السلطنه نخست‌وزیر و جبهه ملی رسماً دستور قتل رزم آرا را صادر کردند. (ص ۲۸۸) اگر بر این باورید که این گفته نواب صفوی

^{۱۲}. اعلامیه‌های فدائیان اسلام، ص ۶۴. این مجموعه در آبان‌ماه/۱۳۲۹ شمسی به چاپ رسیده است.

حقیقت ندارد و تنها برای ایجاد سوء تفاهم و جو بدبینی میان دولتمردان بوده است، چرا و چگونه همین توجیه را درباره آن چه که از شاه نقل کرده است نمی کنید؟! و اگر به راستی باور دارید که مصدق و جبهه ملی رسماً دستور کشتن رزم آرا را داده اند، خوب است پیش از آن که دنبال این مسئله باشید که رزم آرا به دست چه کسی از پا درآمد، این نکته را دنبال کنید که شاه و

درباری‌های او چگونه توانستند مصدق و جبهه ملی را آلت دست قرار دهند و به صدور «قتل رزم آرا» وادارند؟! و یا اعتراف کنید که مصدق السلطنه و جبهه ملی اصولاً از جانب شاه و درباری‌ها مامور انگیختن خلیل طهماسبی به کشتن رزم آرا بوده‌اند!!

در پایان این کتاب افزون بر «رازی که توسط مرحوم نواب صفوی در دادگاه فرمایشی شاه افشا شد»، بخشی نیز به «قتل رزم آرا به روایت سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی» اختصاص یافته است. (ص ۴۸۳) نامبرده در کتابی که به نام «خاطرات سیاسی ۲۵ ساله در نیرو هوایی ایران» در سال ۱۳۶۴ انتشار داده داستانی زیر عنوان «در محفل زندانیان» بافته و در آن آورده است:

«... داستان رفقای زندان در مورد خلیل طهماسبی از جهت دیگر جالب بود، همه بالاتفاق می دانستند تیر او موجب قتل سپهبد حاج علی رزم آرا نبود. البته او تیری انداخته بود ولی آن تیر به رزم آرا لطمه نزد ... ترور رزم آرا به دست یک گروهبان ارتش انجام گرفته بود ... وسیله تیراندازی خلیل طهماسبی به اتفاق نظر یک شش تیر کوچک بود. گلوله شش تیر دارای کالیبر کوچک... است. چنین گلوله‌ای حتی از پارچه پالتوئی ضخیم دولا، به اشکال می تواند عبور کند...»

جناب سرهنگ در دنباله این داستانشرائی آورده است که شاه از رزم آرا می ترسید و می دانست که «در میان خارجی‌ها به قدرت و سرعت عمل مشهور است و عزل او شاه را در مظان تهمت و خرابکاری قرار می داد!» از این رو، «یکی از گروهبان‌های ارتش [را] در لباس غیرنظامی مامور انجام «ترور رزم آرا ساخت که لابد هیچگاه در «مظان تهمت و خرابکاری قرار نگیرد»!!

نخستین پرسشی که برای خوانندگان مطرح می شود این است که جناب سرهنگ، چرا از آوردن نام «رفقای زندان»! که آن همه اطلاعات داشته اند و «همه بالاتفاق می دانسته‌اند که تیر خلیل طهماسبی موجب قتل رزم آرا نشده است، همه به اتفاق نظر می دانسته‌اند که وسیله تیراندازی او یک شش تیر کوچک بوده و همه بالاتفاق می دانسته‌اند که قاتل رزم آرا یک گروهبان ارتشی در

لباس غیرنظامی بوده است» خودداری ورزیده است؟! بی تردید آوردن نام آنان در کتابی که در سال ۱۳۶۴ به چاپ رسیده است، خطری برای آنان دربرداشت، چنان که خود جناب سرهنگ این اطلاعات را در کتاب به نمایش گذاشت و هیچکس به او نگفت «بالای چشم شما ابروست»!

به نظر می رسد که سبب اصلی پنهان داشتن نام «رفقای زندانی» این است که این «رفقا» وجود خارجی نداشته‌اند، از این رو، در این داستان خیالی نتوانسته است نامی برای آنان بیابد!

درباره پیشینه جناب سرهنگ لازم است که در فرصت دیگری قلم زده شود و ماهیت او آشکار گردد و لیکن در این جا نگاهی کوتاه و گذرا به بیوگرافی او بایسته است: در گزارشات ساواک درباره نامبرده چنین به دست می آید: «... سرهنگ نیروهوایی غلامرضاخان مصور رحمانی پسر میرزا علی اصغرخان (اقبال السلطان) و خدیجه خانم (احتمالا بهائی) و از اعضای حزب منحل توده بود و زمانی نیز به جبهه ملی پیوسته است و در سال ۱۳۳۳ به اتهام عضویت در حزب منحل توده بازداشت می گردد و در زندان به «حقانیت» رژیم شاه کاملاً پی می برد و به همکاری با آن رژیم می پردازد و طبق درخواست خود بازنشسته می گردد.

در سال ۱۳۳۵ در بانک صادرات و معادن ایران استخدام می شود و در سال ۱۳۳۹ به منظور مأموریت بانکی به اروپا و امریکا سفر می کند. در امریکا با همکاری یکی از افراد وابسته به حزب صهیونیستی «بهائیت» به نام موهبت سبجانی «انجمن برادری ایران و امریکا» را پایه گذاری می کند و نیز آژانس مسافربری تشکیل می دهد و در راه تشویق جهانگردان امریکائی و اتباع سایر کشورها برای مسافرت به ایران، به فعالیت می پردازد.

جناب سرهنگ غلامرضاخان زیر نظر ساواک در نیویورک، برای مقابله با جشن نوروزی دانشجویان ایرانی (خانه ایران) هر ساله به برپائی جشن نوروزی با بودجه ساواک دست می زند و بدین گونه در راه کشاندن ایرانیان مقیم آن دیار به این مراسم و دور داشتن آنان از به اصطلاح «دانشجویان منحرف» نقش به سزائی ایفا می کند.

درباره آورده‌های او در کتاب یاد شده پیرامون «قتل رزم آرا» باید گفت:

الف: اگر قرار باشد داستان سرائی، خیال پردازی و بافته های بی سند و مدرک عناصر «معلوم الحال» یا «مجهول الهویه» سند و گواه دآوری پیرامون رویدادهای تاریخی قرار گیرد،

بی‌تردید به اصطلاح معروف دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و هر قلم به مزدی به خود رخصت می‌دهد که با سرهم کردن چند داستان ساختگی و به اصطلاح «کلثوم ننه» تاریخ را طبق دلخواه خود وارونه و دگرگون سازد و به هر سوئی که اندیشه، نقشه و ماموریت او اقتضا می‌کند پیش برد.

ب: در بافته‌های جناب سرهنگ ادعا شده است که «... بعدها که ورق برگشت ... کوشش خلیل طهماسبی در باز کردن اتهام ترور از خود، به جایی نرسید»! (ص ۴۸۴) این ادعا با آن چه در کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» از زبان «وکیل مدافع» خلیل طهماسبی آمده است کاملاً منافات دارد، در این کتاب آمده است: «... این وکیل مدافع می‌گفت بارها از خلیل طهماسبیان خواستم آن چه گفته انکار کند تا ما راهی برای برائت او به دست آوریم، می‌گفت ولی او راضی نمی‌شد، می‌گفت خیر، خودم تیراندازی کردم، خودم رزم‌آرا را به درک فرستادم، در راه احکام دین مبین اسلام چنین کردم و از کرده خود نیز پشیمانی و امتناعی ندارم.» (ص ۴۶۳)

ج: شهید نواب صفوی، شهید خلیل طهماسبی و دیگر قهرمانان دلیر فدائیان اسلام تا آن پایه خودساخته، آزاده، پاکباخته، و خداجو بودند که امکان نداشت کاری را روی هوا و هوس، نامجوئی و شهرت‌طلبی انجام دهند، طهماسبی اگر یقین نداشت که رزم‌آرا به دست خود او از پا درآمده است، هرگز آن را برعهده نمی‌گرفت. این قلم به مزدان، و برخی از وکلای تسخیری که عمری جیره‌خوار و دلال ظلمه بوده و هستند، همه را به خود قیاس می‌کنند و بر این باورند همان‌گونه که خودشان در راه به دست آوردن شهرت و پول و مقام به هر دروغ، تحریف، خیانت، جنایت و زشتکاری دست می‌زنند و حتی در این راه به ناموس فروشی نیز تن درمی‌دهند، مردان خدا نیز چنین‌اند و در راه نفسانیت، حتی دین، وجدان، انسانیت و آزادگی را سودا می‌کنند، غافل از این که انسان‌های خودساخته، برجسته و آزاده جز راه خدا نپویند و رضای خدا نجویند و هیچ‌گاه بر خلاف وظیفه و مسئولیت دینی خود گامی برندارند قلمی نزنند و سخنی نگویند. شهید نواب صفوی در بازجوئی‌های خود چه زیبا، شیرین و دلنشین آورده است:

«... من و عقل من بسیار از این بزرگ‌تر است که کشتن رزم‌آرا یا شکست دروغی انگلستان را که در حقیقت شکست نخورده است منتسب به خود بدانم، بلکه این افتخارات موهوم برای مغزهای کوچکی امثال آن‌هائی که افتخار می‌کنند و به خود می‌بالند که مذکور افتاد مهم است.» (۲۹۶)

د: سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، در پی دروغ پردازی کینه‌توزانه و خائنانه در راه به زیر سؤال بردن شهید خلیل طهماسبی، قصه‌نویسی و خیال پردازی خود را چنین دنبال می‌کند: «... آن‌هایی که اثر گلوله را در بدن رزم آرا معاینه کرده بودند، شک نداشتند او با گلوله کلت کشته شده بود، نه با گلوله اسلحه خفیف...» (ص ۴۸۶)

در صورتی که گزارشی که در کتاب «اسرار قتل رزم آرا» آمده است، هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد که گلوله‌هایی که به رزم‌آرا اصابت کرده، از سلاحی بوده که شهید طهماسبی در دست داشته است.

الف: یکی از کارشناسان فنی در گزارش خود آورده است: «... پوکه فشنگ، مارک آن با مارک سه عدد فشنگ دیگر مطابقت دارد و نیز گلوله موجوده در پاکت ممهور، به دقت ملاحظه با توجه به خون‌های اسلحه و اثرات آن در روی گلوله مورد بحث و بررسی کامل به نظر اینجانب م‌ حرز است که این گلوله متعلق به همین پوکه است...» (۲۸۰)

ب: کارشناس دیگری نیز در گزارش خود صریحا اعلام داشته است: اسلحه کالیبر ۷/۶۵ و گلوله و پوکه هم مربوط به کالیبر همان اسلحه بود، یعنی گلوله کالیبر ۷/۶۵ و پوکه هم مربوط به همان گلوله می‌باشد...» (ص ۲۸۱)

ج: در پی نویس کتاب یاد شده به نقل از یکی از افرادی که پرونده «قتل رزم‌آرا» را در همان روزگاری که نامبرده کشته شد، پیگیری می‌کرد، و دیدگاه خود را در یکی از نشریه های هفتگی آن روز ایران به نام «اتحاد ملی» منتشر می‌ساخته، چنین آمده است:

«... یک روز حائری زاده نیز می‌گفت: من دلیل کافی دارم که خلیل طهماسبیان قاتل نیست. گفتم: دلیل شما چیست؟ گفت این‌که گلوله با اسلحه خلیل تطبیق نمی‌کرد...»

موضوع عدم تطبیق گلوله با اسلحه اگر صحیح بود خیلی اهمیت داشت، من در این باره تحقیق کردم ولی محتویات پرونده خلاف این گفته را نشان می‌دهد. در پرونده این دو نظریه تصریحا انعکاس دارد.

د: ستوان یکم کریم خالق پناه «کارشناس فنی» نظر می‌دهد: پوکه فشنگ با سایر فشنگ‌ها مطابقت دارد و این گلوله متعلق به همین پوکه است . سرهنگ ۲ نامدار بهمن کارشناس فنی دیگر نیز می‌گوید که گلوله مربوط به همان پوکه بوده است ...» (۶۷۳) (تکیه روی فرازها از این نویسنده است)

۹- پرسشی که برای خوانندگان این کتاب مطرح می‌شود این است که این همه تلاش و پافشاری روی «اسرارآمیز» نمایاندن «قتل رزم آرا» و دست زدن به خیال پردازی‌ها، داستان سرائی‌ها و افسانه‌بافی‌ها برای باوراندن این دروغ به ملت ایران که رزم آرا به دست خلیل طهماسبی کشته نشده است . روی چه انگیزه و اندیشه ای می‌باشد؟! و قلم به مزدان ارتشی، ملی گرا و جاسوس‌مآب از روزی که رزم آرا از پا درآمده تا به امروز، این دروغ پراکنی و شایعه سازی و سندتراشی چه غرضی را دنبال می‌کنند؟!

البته در آن روزگار که رزم آرا کشته شد، شایعه‌هایی که پیرامون کشته شدن او مطرح می‌گردید، از سوی سه جناح و روی سه انگیزه متفاوت بود:

الف: از سوی جناح وابسته به استعمار برای پیشگیری از الگو شدن راه و شیوه فدائیان اسلام

در پی اعدام انقلابی نامبرده، بوق‌های تبلیغاتی وابسته به استکبار جهانی در درون و بیرون، بی‌درنگ به کار افتاد تا آن حماسه آفرینی خلیل طهماسبی را مشکوک و مرموز بنمایاند و بدین گونه ملت مسلمان ایران به ویژه نسل جوان را، از پوئیدن راه خلیل بازدارد و راه فدائیان اسلام را بی‌رهرو سازد.

در آن روزافزون بر روزنامه‌ها و مجله‌های وابسته به رژیم شاه و سازمان فراماسونری و مطبوعات غربی که یک صدا به شایعه‌پراکنی و جوسازی پیرامون اعدام انقلابی رزم‌آرا دست زده بودند، برخی از روزنامه‌های شوروی نیز با دستگاه تبلیغاتی غرب همصدا شده و به سم‌پاشی بر ضد حرکت قهرآمیز فدائیان اسلام در کشتن رزم آرا پرداخته بودند و چون در آن روز ماهیت سردمداران کاخ کرملین و سوسیال امپریالیسم شوروی بر بسیاری از مردم ایران پوشیده بود، فدائیان اسلام ناگزیر به صدور اعلامیه شدند، در این اعلامیه آمده است:

«... اشتباه یا غرضورزی یک روزنامه روسی برادران ما را مکدر و عصبانی نمود . روزنامه پرودا چاپ شوروی می نویسد که قتل رزم آرا مولود از اختلاف سیاست انگلستان و امریکا در ایران می باشد. نویسندگان این روزنامه یا از دنیای خارج شوروی اطلاعی نداشته و بی خبر از عالمند و یا اعمال غرض کرده حقایق را کتمان می کنند.

قتل رزم آرا مولود غیرت دینی و ایمان راسخ طهماسبی و علاقه او به استقلال کشور اسلامی ایران و نجات ملت مسلمان از دست اجانب بوده ارتباطی با هیچ سیاست چپ و راستی نداشته، تنها به فرمان اسلام وظیفه دفاعی انجام داده است...»^{۱۴} (ص ۴۴۷)

ب: از سوی ملی گراها و جناح وابسته به غرب و شرق مانند «جبهه ملی» و «حزب توده» که می دیدند با آمدن فدائیان اسلام به صحنه مبارزه، نقش آنان در کشیدن توده ها به دنبال خود، روز به روز بی رنگتر می شود، از این رو، می کوشیدند با این گونه شایعه پراکنی ها رقیب را از صحنه بیرون برانند و خود را قیم مبارزان ایرانی و پیشتاز مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی ملت ایران بنمایانند.

ج: از سوی جناح وابسته به نیروهای مردمی هوادار فدائیان اسلام برای فراهم کردن زمینه تبریئه خلیل طهماسبی و رهانیدن او از چنگال دژخیمان خون آشام شاه، از این رو، آنان نیز پافشاری می داشتند تا به اصطلاح اثبات کنند که رزم آرا با تیر خلیل طهماسبی کشته نشده است . لیکن پیگیری این گونه سمپاشی ها و شایعه پراکنی ها از سوی تحریف گران تاریخ و قلم به مزدان مرموز، تا به امروز در خور بررسی ویژه ای است که اکنون به آن می پردازیم:

نخست: بازداشتن توده ها از پوئیدن و تداوم راه سرنوشت ساز فدائیان اسلام استکبار جهانی از هیچ حرکت مردمی به اندازه مبارزه قهرآمیز و چریکی آسیب پذیر نمی باشد. مبارزه قهرآمیز و انقلابی می تواند سخت ترین، کوبنده ترین و موثرترین ضربه ها و زیان ها را بر منافع استعماری جهانخواران وارد کند، با نگاهی کوتاه و گذرا به جنبش ها و خیزش های مردمی در جهان می بینیم که اگر در گوشه و کنار جهان ملتی توانسته است به استقلال برسد و دست تبهکار ابرقدرتی را از منافع حیاتی و سرنوشت کشور خویش کوتاه کند به طور غالب در سایه م بارزهای انقلابی،

۱۴. اطلاعات ۲۴ تیرماه/۱۳۳۱.

قهرآمیز و آشتی ناپذیر بوده است. ملت‌ها و خیزش‌های مردمی اگر به جای پایداری، ایستادگی، سرسختی و انعطاف ناپذیری راه مذاکره، مجامله، داد و ستد و سازش و تفاهم با دشمن را در پیش گرفتند بی‌تردید حکم ذلت، بدبختی و نابودی خود را به دست خود امضاء کرده‌اند.

در نهضت ملی کردن صنعت نفت می بینیم که شیوه قهرآمیز فدائیان اسلام راه را برای بیرون راندن استعمار انگلیس و ملی شدن صنعت نفت هموار ساخت . لیکن مبارزه پارلمانی، مسالمت‌آمیز و به اصطلاح «قانونی» سردمداران جبهه ملی راه را برای کودتای ۲۸ مرداد هموار کرد.

اگر موضع قهرآمیز و انقلابی امام در سال ۱۳۵۷ نبود، بی‌تردید سیاست بازان «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» با به اصطلاح مبارزات پارلمانی و گام به گام خود، بار دیگر زمینه کودتائی مانند کودتای ۲۸ مرداد را فراهم می‌ساختند.

امروز شیطان بزرگ و عوامل و ایادی او در سراسر جهان برآند که ریشه خیزش‌های قهرآمیز و انقلابی را از بیخ و بن برآورند و توده‌ها را به نام مبارزه قانونی، پارلمانی، مسالمت‌آمیز و... به بیراهه‌پوئی، سرگردانی و سقوط در سرایشی سازش و تسلیم در برابر جهانخواران و زورمداران بکشانند.

امریکای جهانخوار امروز دولت‌ها و ملت‌هایی را که با سرسختی و خشم انقلابی رویاروی او و دیگر ابرقدرت‌ها ایستاده‌اند و هرگونه سازش، مجامله و داد و ستد با دشمن را رد می‌کنند، به نام «تروریست» یا هوادار «تروریست» به شدت زیر فشار قرار داده است تا آنان را از این راه خطرناک برای استعمارگران و زورمداران بازدارد و یا به انزوا کشاند و این توطئه را می‌تواند به دست قلم به‌مزدان خود فروخته یا ناآگاه و خودباخته به اجرا درآورد.

این ساده‌اندیشی است که اگر گمان شود که انگیزه گردآورنده کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» تنها به زیر سؤال بردن خلیل طهماسبی یا تبرئه رزم‌آرا این مزدور مارکدار بیگانه می‌باشد. عمق توطئه آن‌گاه مشخص می‌گردد که می‌بینیم در مقدمه کتاب یاد شد آورده است:

«... برای توفیق در اجرای این سیاست، باید هرچه بیشتر گسترش روش های خشونت آمیز و برخوردهای قهرآلود را در سراسر اندام جامعه تحت سلطه تزیق و تبلیغ کرد و اختناق را حاکم ساخت...» (ص ۱۷)

او با نسبت دادن مبارزه به گفته خود «خشونت بار و قهرآلود» به استعمارگران بر آن است که حرکت های قهرآمیز، چه پارتیزانی مانند جنبش فدائیان اسلام، یا انقلابی مانند راه و خط امام، را به شکلی زیرکانه به زیر سؤال برد و تنها راه مبارزه مردمی را «مغازله سیاسی» و دیپلماسی با ابرقدرت ها، سازشکاری و پیشه ساختن سیاست گام به گام بنمایاند.

دوم: انتقام از رهبران و قهرمانان

نفتخواران از ابردمردانی که در درازای تاریخ، آسیب های سنگینی بر منافع استعماری آنان زده اند، کینه ای نازدودنی در دل دارند، و برآند تا روزی که به گمان خویش چهره مردمی آنان را خدشه دار نکرده اند، از سمپاشی و لجن پراکنی بر ضد آنان دست نکشند، از این رو، می بینیم که نزدیک به یک قرن است که مهره های کارآموده استعمار و قلم به مزدان حرفه ای با شیوه ها، توطئه ها و نقشه های گوناگون و رنگارنگ، می کوشند تا سیدجمال را به زیر سؤال برند و او را در میان ملت ها لکه دار کنند. در پی گذشت نزدیک به سده ای از جنبش تنباکو هنوز فراماسون ها و دیگر مزدوران استعمار، تلاش دارند چهره مقدس و روحانی میرزای شیرازی را آلوده، کدر و کریه بنمایانند.

گفتن ندارد که جنبش فدائیان اسلام و حماسه آفرینی شهید خلیل طهماسبی در اعدام انقلابی رزم آرا، ضربه جبران ناپذیری بر کفتار پیر (استعمار انگلیس) وارد کرد و به یکه تازی آن ابرقدرت نه تنها در ایران بلکه در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه پایان داد. بیرون راندن استعمار انگلیس از کانال سوئز و تخلیه خلیج فارس از نیروی نظامی بریتانیا، از پیامدهای مستقیم بیرون راندن او از ایران بود که ناگزیر شد به سود شیطان بزرگ امریکا از صحنه کنار رود و از بسیاری منافع سرشار خود چشم بپوشد. اگر رزم آرا به دست خلیل طهماسبی از پا در نمی آمد، سرنوشت نفت خلیج فارس، کانال سوئز و دیگر مناطق استراتژیک منطقه خاورمیانه، این گونه رقم نمی خورد و دولت علیه و بهیة جزیره بریتانیا این گونه تحقیر و سرشکسته نمی شد و امریکا یکه تاز میدان

نمی‌گردید. از این رو، کفتار پیر، از خلیل قهرمان و رهبری فدائیان اسلام دلی پرکین و چرکین دارد و بی‌تردید به این آسانی دست از سر آنان نمی‌کشد. باید در آینده در انتظار کتاب‌های بیشتر و «اسناد» و «اسرار» رنگین‌تری در راه به زیر سؤال بردن فدائیان اسلام بود.

استعمار انگلیس از آیت‌الله کاشانی که می‌دانست نقش اصلی را در اعدام انقلابی رزم‌آرا داشته‌اند، انتقام سختی گرفت و به وسیله قلم به مزدان، جیره خواران و جاسوس‌مآبان در سطح مطبوعات و در میان جامعه، به شدت بر ضد ایشان تاخت و با برچسب «انگلیسی» ایشان را در میان بسیاری از مردم آگاه آن روز ایران بدنام کرد و از صحنه بیرون راند.

این انتقام‌گیری از آیت‌الله کاشانی در کام استعمار انگلیس، دیگر استعمارگران زورمداران و دیگر مزدوران آنان، به حدی شیرین آمد که برآن شدند از دیگر دشمنان سوگندخورده و آشتی‌ناپذیر خویش نیز به همین شوه‌ننگین انتقام بگیرند.

نکته در خور توجه این که کینه‌توزی «حزب توده»، «جبهه مرتد ملی» و دیگر ملی‌گراها و قلم به مزدان از آیت‌الله کاشانی، نواب صفوی، طهماسبی و... تنها روی مبارزه قهرآمیز و انقلابی آنان با جهانخواران و زورمداران نمی‌باشد، بلکه آسیب‌ها و ضربه‌های جانانه آنان بر «روشنفکران» قلبی و ملی‌گرای خودباخته و گروه‌ها و سازمان‌های وابسته و پیشتازی آنان در مبارزه عامل مهمی در کینه‌توزی و انتقام‌جوئی این فرومایگان داشته و دارد. نفی «قتل رزم‌آرا» به دست خلیل طهماسبی از سوی دکتر مظفر بقائی، دروغ‌پردازی‌ها و خیال‌بافی‌های سرهنگ غلامرضاخان توده‌ای و «جبهه‌ای» و دیگر بافته‌ها و سندتراشی‌های قلم به مزدان وابسته به «جبهه مرتد ملی» افزون بر ماموریت‌های سنجیده در راستای همین کینه‌توزی‌ها و سیاست نابکارانه انتقام‌گیری می‌باشد.

سوم: اندیشه‌زدائی

استکبار جهانی با تجربه فراوانی که در درازای تاریخ به دست آورده است، می‌داند که راه و اندیشه برجسته و انسان‌های پاک‌باخته در میان همه نسل‌ها و دوره‌ها زنده، استوار و رونده است. راه پیامبران بزرگ، ابرمردان تاریخ، تاریخ‌سازان پیشتاز و حماسه‌آفرینان عاشورا می‌بینیم که با گذشت قرن‌ها هنوز هرچه استوارتر ادامه دارد و صدای جان‌بخش و زندگی‌ساز آن بزرگواران،

هر روز هرچه رساتر در گوش ها طنین انداز است. در سده اخیر علیرغم گذشت دیرزمانی از شهادت و رحلت ابرمردانی مانند سیدجمال، میرزای شیرازی، شیخ فضل الله، مدرس، کاشانی، نواب صفوی، فدائیان اسلام و ... می بینیم که راه و اندیشه آنان چگونه روز به روز شکوفاتر می شود، به بار می نشیند و جمهوری اسلامی ایران را به ارمغان می آورد.

دشمن نابکار دریافته است که برای پیشگیری از روند رو به رشد اندیشه های مردان خدا و رهبران آزاده، مخدوش کردن کار و آلوده نمایاندن چهره آنان می باشد. خدشه پیرامون کشته شدن رزم آرا به دست طهماسبی، و «اسرار آمیز» نمایاندن «قتل» او بهترین راهی است که می تواند توده ها را از الگوگیری و پیروی از راه و اندیشه فدائیان اسلام باز دارد و به بیراهه کشاند.

چهارم: پدید آوردن نومییدی در درون جامعه.

استعمارگران از ملتی زنده و آزاده سخت اندیشناکند و به درستی می دانند که یک ملت زنده و آگاه، هیچ گاه با پای خود به قربانگاه نمی رود و در برابر آز و نیاز استعماری سرسازش و تسلیم فرو نمی آورد. از این رو، یکی از توطئه های استعمارگران پدید آوردن نومییدی، سرخوردگی، و بی تفاوتی در درون جامعه می باشد. از بزرگ ترین ماموریت «روشنفکران» و سلاله میرزا ملکم خان در درازای سده اخیر این بوده است که با قلم و بیان خود شرنگ نومییدی را بر روح و جان توده ها بپاشند، جنبش ها، نهضت ها و حرکت های مردمی را به زیر سؤال برند و به ملت ها بباوراندند که از مردم کاری ساخته نیست. مردم به هر کاری دست بزنند، سرانجام آلت دستند! و این تنها پیامی است که نوشته هائی مانند «خاطرات سیاسی ۲۵ سال در نیرو هوایی ایران» و «اسرار قتل رزم آرا» برای مردم ما به همراه دارند، تا نور امید را در دل ها خاموش کنند و توده ها را به وادادگی، خودباختگی، بی تفاوتی و سازش و کرنش وادارند.

پنجم: چهره سازی و الگوتراشی

از دیگر طرفندهای استعماری که اجرای آن بر دوش قلم به مزدان و «روشنفکران» در درازای سده اخیر قرار داشته و دارد این است که خائن را خادم و خادم را خائن بنمایاند. با نگاهی گذرا به کتاب های تاریخی و یا در حقیقت به تحریف نامه هائی که در این سده از سوی «روشنفکران» انتشار یافته است، این حقیقت به درستی آشکار می گردد.

تحریف‌گران تاریخ در بررسی زندگی و حرکت و نهضت رهبران راستین توده ها، از سرازیر کردن سیل پیرایه و ناسزا به سوی آنان پروا نکرده اند. اصولاً شما هیچ عالم اسلامی و چهره‌ای مردمی را نمی‌یابید که رهبری نهضتی را بر دوش گرفته باشد مگر این که از سوی «روشنفکران» و قلم‌به‌مزدان به زیر سؤال رفته و مورد بدترین و زشت‌ترین تهمت‌ها و برچسب‌ها قرار گرفته است و در برابر آن‌گاه که به کارکرد عناصر خائن، جاسوس و وطن‌فروش مانند میرزا ملکم‌خان پرداخته‌اند، می‌بینیم که با پشت‌ه‌ماندازی‌ها، نیرنگ‌بازی‌ها و با به‌کارگیری عبارت‌های ویژه‌ای مانند این که «برخی او را خدمتگذار و بعضی او را خطاکار دانسته اند!» به آرایش، ویرایش و زدودن آلودگی‌های او نشستند و بدین‌گونه کوشیده‌اند تا راه مردان تاریخ و تاریخ‌سازان راستین را بی‌رهر و سازند و در برابر، چهره‌های خیانت‌بار عناصر مرموز، مزدور و در خدمت بیگانه را برای ملت‌ها الگو کنند!

آن‌چه در مقدمه کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» آمده است، به درستی نشان می‌دهد که هدف تنها تبرئه رزم‌آرا و چهره مردمی بخشیدن به او نمی‌باشد، بلکه باید در انتظار بود که در آینده نزدیک مهره‌های خیانت‌پیشه و خون‌آشامی مانند رضاخان، تیمورتاش، هژیر، سردار اسعد بختیاری و محمدرضا شاه پهلوی و عناصر جاسوس‌پیشه‌ای مانند میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، تقی‌زاده و ... نیز به زودی در جرگه «سرمایه‌های انسانی کشور» و «نیروهای انسانی فعال» که «به نفع نیروهای سلطه‌گر از صحنه فعالیت و مجاهدت و سازندگی خارج» شده‌اند مورد ستایش و بالندگی قرار گیرند!! (ص ۱۷، ۱۸)

البته گزندایی از چهره رضاخان چند سالی است که از سوی برخی از فراماسون‌های مرموز در سرکلاس درس، در مراسم رسمی و در برخی از نشریه‌ها آشکار آغاز گردیده و حتی برخی از خیانت‌های آشکار او، به عنوان خدمت مورد ستایش قرار گرفته است.

جواد شیخ‌الاسلام در نوشته‌ای از «تمدید امتیاز نفت جنوب» به دست رضاخان که یکی از خیانت‌های جبران‌ناپذیر او به ایران می‌باشد این‌گونه دفاع می‌کند:

«... ما اکثراً فراموش می‌کنیم که در پهنه سیاست عملی، گزینش میان نیک و بد، میان خیر و شر، نیست بلکه میان بد و بدتر میان «فاسد» و «افسد» است و به همین دلیل سیاستمداران مسئول

غالباً ناچار می شوند میان او دو شق نامطلوب یکی را انتخاب کنند و معمولاً هم اگر مجرب و دوراندیش باشند بد یا فاسد را برمی‌گزینند تا از دچار شدن به عواقب «بدتر» و «فاسدتر» محفوظ بمانند، تا آن جا که اسناد و مدارک این دوره - دور بحران نفت جنوب - نشان می دهد انگلیسی‌ها رضاشاه را در مقابل گزینشی بسیار سخت و کمرشکن قرار دادند:

۱- تمديد امتیاز نفت و نگاه داشتن ایلالت خوزستان (شق بد)

۲- از دست دادن ایالت خوزستان با تمام منابع نفتش (شق بدتر)

و او را اول را برای حفظ خوزستان انتخاب کرد...^{۱۵}

به آقای «شیخ‌الاسلامی» که هیچ‌گاه از پایگاه مردمی برخوردار نبوده و ویژگی های یک رژیم مردمی را اصولاً درک نکرده است باید «حق!» داد که در راه گذردائی از رضاخان به چنین عذرها و توجیه های سفسطه آمیزی دست بزند، لیکن حقیقت این است که اگر «سیاستمداران مسئول» مبعوث ملت باشند و به مردم خویش تکیه داشته باشند، بی تردید نه «بد» را برمی‌گزینند و نه «بدتر» را، نه به «فاسد» تن در می‌دهند و نه به «افسد» بلکه با پشتیبانی همه جانبه ملت خود چنان درسی به آزمندان و تبهکاران می‌دهند که دگربار هیچ‌گاه به خود رخصت ندهند که از آنان چشمداشت گزیدن و پذیرفتن بد یا بدتری را داشته باشند. مشکل بزرگ رضاخان این بود که دست‌نشانده و از ملت خود بیگانه بود و در چنین شرایطی از خود اختیار نداشت که بد را یا بدتر را برگزیند. اگر سیاست ارباب اقتضا می کرد که بدتر را بر او تحمیل کنند، تردیدی نیست که ناگزیر بود به این خواسته آنان نیز تن دردهد.

در کف شیر نر خونخوارهای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟!

در پی «احیای رژیم کاپیتولاسیون» به دست پسر رضاخان در سال ۱۳۴۳ (که نمی‌دانم از دید جناب شیخ‌الاسلامی گزینش بد بود یا بدتر!) امام امت در پیام تاریخی خود چنین رهنمود دادند. «... علما و روحانیون که می‌گویند باید قدرت سرنیزه در مقدرات کشور دخالت نکند، باید وکلا ی پارلمان مبعوث ملت باشند، باید دولت ها ملی باشند ... برای آن است که این ننگ ها را بر ملت

^{۱۵} . «آینده» فروردین، اردیبهشت/۶۷، شماره یک، سال چهاردهم، ص ۲۵.

تحمیل نکنند... اگر پناه به قرآن و اسلام بیاورید، اجنبی به خود اجازه نمی دهد که از شما سند بردگی بگیرد، اجازه نمی دهد که مفاخر ملی و اسلامی شما را پایمال کند. جدا بودن ملت از هیئت حاکمه، برخوردار نبودن آن‌ها از پشتیبانی ملت این مصیبت‌ها را پیش می‌آورد...»^{۱۶}

آقای شیخ‌الاسلامی در نوشته خود، در راه گزندائی از چهره رضاخان، می‌کوشد که ابرقدرتی و قدر قدرتی انگلستان را به رخ خواننده بکشد و از این راه خیانت رضاخان را در تمديد امتیاز نفت جنوب توجیه کند! از این رو می‌نویسد:

«... مفسران و تاریخ‌نگاران معاصر ایران (و میان آن‌ها بالاخص افرادی که در گروه های سنی میان ۳۵ و ۴۵ قرار دارند) غالباً از تشخیص قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی انگلستان در پنجاه سال پیش، یعنی در تاریخ ظهور اختلاف میان رضاشاه و شرکت نفت ایران و انگلیس، عاجزند و انگلستان پر و بال شکسته امروز را با انگلستان مقتدر آن زمان اشتباه می‌کنند. اغراق نیست اگر بگوئیم که انگلستان آن دوره به انجام هر نقشه ای در خاورمیانه قادر بود به شرط این‌که مجوزی از جامعه ملل در دست داشته باشد...»^{۱۷}

یک نویسنده آزاده که از مردم نبریده باشد و در درون محفل های روشنفکری (کلوپ‌ها و لژها) ایزوله نشده باشد، تردیدی نیست که از آوردن چنین تحلیل و توجیهی خجلت زده می‌شود، زیرا می‌داند که در جنبش تنباکو، ملت ایران با تکیه به اسلام و به رهبری عالمان اسلامی، پوزه ابرقدرتی استعمار انگلیس را که در آن روز به مراتب از دوران رضاخان مقتدرتر بود، به خاک مالیدند و داغ سوداگری از امتیازنامه رژی را برای همیشه در دل او گذاشتند.

تلاش تحریف‌گران تاریخ برای به زیر سؤال بردن جنبش های اسلامی و مردمی روی همین انگیزه است که بتوانند به نسل جوان ما درس خودباختگی، سازشکاری و معامله با نفتخواران بین‌المللی را بیاموزند تا فردا که به مسئولیتی دست یافتند در برابر استکبار جهانی جز به پذیرش «بد» در برابر «بدتر» و «فاسد» در برابر «افسد» راه دیگری برای خود نیابند.

^{۱۶}. نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۷۲۹.

^{۱۷}. آینده، همان شماره، ص ۲۲.

شگفت آور این که گردآورنده کتاب «اسرار قتل رزم آرا» نیز در مقدمه خود تحلیل همانندی با تحلیل و توجیه آقای شیخ الاسلامی در بالا را به نمایش می‌گذارد و آن‌گاه گام فراتری برداشته به گزندائی از رجال خیانت‌پیشه‌ای که حتی اسناد خیانت آنان در دست است می‌نشیند و پس از آن که پیرامون «شگردها» و «نقشه‌های منحصر به فرد استعمارگران» و «برخورداری آنان از قدیمی‌ترین سازمان جاسوسی مو جود در جهان» قلم‌فرسائی می‌کند و با زیرنویس‌های پیاپی خود در این زمینه می‌کوشد که کاملاً دل خوانندگان را خالی کند و آنان را مقهور قدر قدرتی و «فعال مایشاء» بودن ابرقدرت‌ها و نیروهای سلطه‌گر سازد، چنین تحلیل می‌کند:

«... رجال و سردمداران کشور، اکثراً از سوئی در جلب موافقت سیاست مذکور تلاش می‌کردند و از سوئی دیگر به دلیل عرق میهنی و اسلامی، با توسل به انواع شگردها و حیل (لابد تن دادن به بد در برابر بدتر) از برآوردن خواست‌های نامحدود و ظالم آن‌ه و غارتگرانه استعماری طرفه می‌رفتند و گاهی نیز پس از تثبیت موقعیت خود، در برخی از مقاطع به مقاومت و ایستادگی در برابر آنان پرداخته‌اند.

مطالب مذکور - از یک دیدگاه - بر پیچیدگی و نیز دشواری امر شناخت رجال کشور افزوده است به گونه‌ای که عموماً قضاوت‌هایی را که بر اساس یک سند و یا سندها و همچنین یک ملاقات و یا ملاقات‌های برخی از ایرانیان با بیگانگان انجام می‌گیرد، قابل توجه و تامل و ارزیابی مجدد می‌سازد.

وقوف بر این حقیقت، علامندان آشنائی با مواضع رجال ایران را بر این وا می‌دارد تا برای انجام یک قضاوت منصفانه و عادلانه، به مجموعه اعمال و کردار اشخاص فوق و نتایج مترتب بر اسناد و مذاکرات مذکور و «زمان» و «محیط» و یا به تعبیر دیگر، به «تاریخ» و «جغرافیا»ی وقایع و رویدادها مراجعه کنند تا حقی ضایع نگردد و حیثیت و منزلت سرمایه انسانی کشور به ناحق که خواست اجانب است - مخدوش نشود...» (ص ۱۵)

در پی پیروزی انقلاب اسلامی، برخی از عناصر ملی‌گرا، به ظاهر مذهبی و سازمان‌های تازه به دوران رسیده، به منظور دستیابی به مراکز اسناد دوران ستم‌شاهی، فعالیت گسترده‌ای را آغاز کردند. هنوز بیش از چند روزی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که خبر رسید آقای

متین‌دفتری (نوه مصدق السلطنه) چندین کامیون اسناد از زندان اوین بیرون برده و به جای نامعلومی انتقال داده است. دیری نپائید که از مرکز اسناد ساواک گزارش شد که آقای دکتر ابراهیم یزدی شبانه چندین کامیون اسناد از آن مرکز بیرون برده است. جوانان حزب‌اللهی و متعهدی که در آن روزها در مرکز اسناد پاس می‌داده‌اند، هنوز نیز آماده‌اند تا در پیشگاه یک مرجع قضائی و قانونی به عنوان شاهدان عینی گواهی دهند که دکتر یزدی کامیون‌های انباشه از اسناد از مرکز ساواک خارج کرده است. نکته در خور توجه این که در پی تصرف دفتر نهضت آزادی از سوی مسئولان امنیتی و اطلاعاتی در چندسال گذشته نمونه‌هایی از پرونده‌های ربوده شده از مرکز ساواک به دست آمد. مرکز اسناد ساواک در مرحله نخست - پس از پیروزی انقلاب اسلامی - در اختیار عبدالعلی بازرگان و باند منافقین قرار گرفت. به دنبال آنان انجمن حجتیه بر آن مرکز چیره شد. پیرامون اسناد دربار گزارش‌هایی در دست است که بازگو کردن آن فرصت دیگری می‌خواهد.

طبق آن چه که در پیشگفتار کتاب «اسرار قتل رزم آرا» آمده است پرونده‌های فدائیان اسلام در بایگانی وزارت دادگستری نیز به وسیله عناصری مانند دکتر سیدمحمود کاشانی از آن وزارتخانه به بیرون برده شده است!! (ص ۲۸)

به نظر می‌رسد این تلاش گسترده ملی‌گراها و گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی مانند «جبهه مرتد ملی»، «نهضت آزادی»، «حزب زحمتکشان» و... برای دستیابی به اسناد پشت پرده رژیم ستم‌شاهی، بیشتر برای این بوده است که بند و بست‌ها، خیانت‌ها و داد و ستدهای خود با دولت‌های مقتدر بیگانه و زورمداران حاکم بر جهان و ایران را از دیدها پنهان دارند! و اکنون که به درستی دریافته‌اند که علیرغم تاراج بسیاری از سندها به وسیله آنان، هنوز اسناد و مدارکی که بتواند ماهیت برخی از ملی‌گراها و سازمان‌های سیاسی ایران را در پیشگاه ملت آشکار سازد، در لابلای اسناد و اوراق باقی مانده در وزارتخانه‌ها و مراکز دولتی فراوان است، سخت به تکاپو افتاده‌اند تا به توجیه این گونه سندها که می‌دانند دیر یا زود در دسترس مردم قرار خواهد گرفت، بپردازند. یکی از این توجیهات، همان است که گردآورنده کتاب «اسرار قتل رزم آرا» در مقدمه آورده است که «بله» اصولاً «یک سند» حتی اسناد و یا «یک ملاقات» حتی ملاقات‌ها و رفت و آمدها با ساواک، دربار، سیا، موساد، انتلیجنت سرویس و... نباید چهره‌های از گل نازک‌تر عناصر

«جبهه‌ای»، «نهضتی»، «توده‌ای»، «زحمت‌کش»، «انجمنی» و... که موی خود را در راه «خدمت به خلق» در «کازینو»، «لژ» «محفلی»، «کلوپ» و... سفید کرده‌اند خدشه‌دار کند! بلکه باید این اسناد و مدارک مایه سرفرازی و بالندگی آنان قرار گیرد که در راه «خدمت به میهن» به چنین تلاش‌های گسترده و خسته‌کننده‌ای دست زده‌اند! و بایسته است که به آنان به سبب این تلاش‌ها و زحمت‌ها «خدا قوت» گفت!

۱۰- از آن چه در مقدمه و پیشگفتار کتاب «اسرار قتل رزم آرا» به دست می‌آید، این است که گردآورنده این کتاب نیز مانند تحریف‌گران تاریخ و قلم‌به‌مزدان حرفه‌ای کوشیده است که با پشت هم اندازی‌ها و هوچی‌بازی‌های قلمی، ادعای خود مبنی بر کشته نشدن رزم آرا به دست طهماسبی را در ذهن خواننده به عنوان «اصلی مسلم» و تردیدناپذیر جای دهد! او در این مقدمه، در دو مورد ادعا کرده است: «... اسناد موجود در پرونده‌های اداره بایگانی راکد دادگستری مبنی بر این‌که قتل رزم آرا توسط خلیل طهماسبی انجام نگرفته...» (ص ۳۰)

و «... دلایل آشکاری که حکایت از قتل رزم آرا توسط «محافظان» نامبرده می‌کرد...» (ص ۳۲)

در صورتی که چنان‌که در آغاز نوشتار آمد - نه تنها «اسناد» بلکه حتی «سند»ی و نیز نه تنها در «دلایل آشکار» بلکه حتی دلیلی که بتواند ادعای افرادی که کشته شدن رزم آرا به دست خلیل طهماسبی را نفی می‌کند ثابت و یا تایید کند در میان این کتاب یافت نمی‌شود. گردآورنده کتاب یاد شده به خوبی می‌داند که جز افراد محقق و ژرف‌اندیش کمتر کسی حوصله می‌کند که بازجویی و گزارش را با دقت و سطر به مطالعه کند. بیشتر افراد، این‌گونه کتاب‌ها را تنها ورق می‌زنند و به مقدمه و پیشگفتار نیز به شکل گذرا نگاهی می‌اندازد و آن‌گاه که در پیشگفتار یا مقدمه به این فراز به اصطلاح عامیانه: «دهان پرکن» برخوردند که «... برخی اسناد موجود...» و «... دلایل آشکار» به راستی باور می‌کنند که حتماً «اسنادی» و «دلایلی» در این کتاب «موجود» است که اثبات می‌کند «رزم آرا به دست خلیل کشته نشده است» و بدین‌گونه این دروغ در میان شماری از مردم جا باز می‌کند و راست جلوه می‌کند چنان‌که یادآوری شد این شگردی است که بیشتر قلم‌به‌مزدان حرفه‌ای برای وارونه نمایاندن واقعیت‌های تاریخی به آن دست می‌زنند.

یکی از ماموران ساواک و مزدوران انگلیسی به نام «اسماعیل رائین» در کتابی که زیر نظر دربار به نام «حقوق‌بگیران انگلیس» نوشته است از آغاز تا پایان کتاب بدون آن‌که کوچک‌ترین سندی پیرامون «ارتباط برخی از روحانیان با انگلستان» بتواند نشان دهد به گونه‌ای از «اسناد و مدارک موجود» سخن گفته که هر خواننده ناآگاه، بی تجربه و ساده‌اندیش ممکن است باور کند که حتماً صدها سند زنده و معتبر زیر دست و پای نویسنده ریخته بوده که آن نویسنده پرتلاش مجالی برای ارائه آن نیافته است.

گردآورنده کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» در پیشگفتار خود آن‌گاه که دکتر بقائی را بر ادعای خود گواه می‌گیرد بار دیگر به شیوه تحریف‌گران تاریخ به قلم‌فرسائی دست می‌زند تا خوانندگان را از نظر روانی تحت تاثیر قرار دهد، از این رو می‌آورد.

«... در این جا راقم با اشاره به برخی اسناد موجود در پرونده های اداره بایگانی راکد دادگستری مبنی بر این‌که قتل رزم‌آرا توسط مرحوم خلیل طهماسبی انجام نگرفته است و ضارب یا ضاربین عبارت از محافظین رزم‌آرا بوده‌اند نظر دکتر بقائی را در این مورد جویا شدم، دکتر بقائی در میان حیرت و بهت برخی از حاضران اظهار داشت: «آری، خلیل طهماسبی ضارب رزم‌آرا نبوده است» (ص ۳۰) او درباره دکتر بقائی به گونه‌ای قلم می‌زند که گویا یکی از «قدیسین» بر آن بوده است که از «عالم غیب» از روی حقیقتی پرده بردارد و حرف آخر را بزند، از این رو «حاضران در بهت و حیرت فرو رفته و نفس را در سینه ها حبس کرده بودند و با بی تابی لحظه‌شماری می‌کردند تا آن بزرگوار لب مبارک را بگشاید و این خبر غیبی را آشکار فرماید که : آری خلیل طهماسبی ضارب رزم‌آرا نبوده است...»!!

از دیگر شگردهای تحریف گران تاریخ که در این کتاب به کار گرفته شده استناد به دروغ‌پردازی‌های دیگران است . شیوه تحریف گران تاریخ به ویژه فراماسون ها برای راست نمایاندن دروغ‌های تاریخی خود این است که نخست یکی از آنان موضوع خلاف واقعی را با آب و تاب فراوان در نوشته های خود می آورد آن‌گاه دیگر همدستان و هم مسلکان او یکی پس از دیگری در فرصت های گوناگون می کوشند آن دروغ او را در لابلای مقاله ها و کتاب های خود تکرار کنند و بدین گونه آن را حقیقت تاریخی بنمایانند از این رو می بینیم که در پایان کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» افسانه‌بافی‌های سرهنگ غلامرضاخان مصور رحمانی با آب و تاب فراوانی

آورده شده است. در صورتی که یک نویسنده آزاده که از بیماری روحی و عقده درونی رنج نبرد به درستی درمی‌یابد که آنچه را که نامبرده زیر عنوان «در محفل زندان» بافته است دروغی بیش نیست و در آن روزگار خفقان بار پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۳ برای زندانیان سیاسی مخالف رژیم شاه «محفل انسی» وجود نداشت.

«آخرین نکته‌ای که از کتاب «اسرار قتل رزم‌آرا» باید مورد بررسی قرار داد، جمله‌ای است که در مقدمه آمده است «هم دکتر مصدق زندانی و تبعید شد و هم آیت الله کاشانی منزوی گردید و هم محمدرضا پهلوی قربانی شد...» (ص ۱۹) [تکیه روی فراز از این نویسنده است.]

به نظر می‌رسد گردآورنده کتاب یاد شده آن گاه که به گمان خود پنبه خط و اندیشه فدائیان اسلام را با ارائه این کتاب به کلی زده و آنان را از دید ملت ایران خطاکار، آلت دست متعصب و... نمایانده است بر آن شده که زمینه را برای به زی‌ر سؤال بردن انقلاب اسلامی ایران نیز فراهم سازد تا فردا یکی از همدستان و همفکران او با انگشت گذاشتن روی این فراز که «محمدرضا پهلوی هم قربانی شد» بتواند تحلیل تاریخ ارائه دهد و پنبه انقلاب اسلامی را بزند و بزرگترین دلیل و گواه او نیز این باشد که «بله» در یکی از کتاب‌های تاریخی که در سال ۱۳۷۰ به چاپ رسیده آمده است که «محمدرضا پهلوی قربانی شده»

در این باره نخست باید به وزارت ارشاد «دست‌مریزاد» گفت که چه خوب حرمت امام و انقلاب اسلامی را پاس می‌دارد و آن گاه سخنی با گردآورنده کتاب یاد شده، که خوب است چشم و گوش خود را باز کنند و از گذشته‌ها عبرت گیرند. «روشنفکران» ایران زمین از روزی که در صحنه سیاسی گام گذاشتند روی ساخت فکری، آموزشی و یا ماموریت‌های پنهانی، راه خود را از راه توده‌ها جدا ساختند، هم‌راه در کنار زورمدارن و کاخ‌نشینان ایستادند و بیش از سده‌ای قلم، بیان و اندیشه خود را بر ضد راه، مرام و مقدسات ملت ایران به کار گرفتند. از سید جمال تا امام هر رهبری را که رویاروی استعمار و استبداد ایستاد با نیش قلم خود آزار دادند و به آنان از پشت خنجر زدند و کتاب‌هایی را در نکوهش، ناسزا و پیرایه به آنان آکنده ساختند، تاریخ سده اخیر را روی دشمنی با آنان و اسلام تحریف شده ارائه دادند، سندهای ساختگی و داستان‌های خیالی بر ضد آنان به نمایش گذاشتند. با فکاهیات، اشعار و کاریکاتورهای مبتذل به خواری آنان

کوشیدند، لیکن هیچ‌گاه نتوانستند ملت ایران را از راه و اندیشه آنان دور سازند و پ‌ایگاه مردمی آنان را ویران کنند.

راه، اندیشه و آرمان های سیدجمال، میرزای شیرازی، شیخ فضل الله، مدرس، کاشانی و نواب صفوی در میان هیاهو و جار و جنجال گوشخراش ایادی فریب خورده غرب و شرق، سرنیزه زورمداران و نیش قلم «روشنفکران» به راه خود ادامه داد، به پیش تاخت و سرانجام به دست با کفایت امام، در میان بهت و حیرت همه آنان که آرزو داشتند اندیشه های این ابرمردان نستوه و سترک را در زباله دان تاریخ ببینند، به بار نشست و جمهوری اسلامی ایران را به ارمغان آورد. باید دانست که راه امام و دیگر مردان خدا راه ملت هاست و راه ملت‌ها راه خداست و راه خدا فناپذیر است هرچند کفرپیشگان را خوش نیاید: «یریدون لیطفو نورالله بافوائهم والله متم نوره و لوکره الکافرون»^{۱۸}

«روشنفکران» و ملی‌گرایان کشور ما خوب است پیش از آن که دیر شود و راه بازگشت بر روی آنان بسته گردد، از کلوپ‌ها، لژها، محفل‌ها و خلوتکده‌های مالیخولیائی‌زا، بگریزند و آن تارهای استعماری را که بر اندیشه های آنان طنیده اند، بگسلند و به جای در یوزگی برای بیگانگان به آغوش ملت بازگردند.

راستی امروز آن قلم‌به‌مزدان مقتدر و زبودست جهان استکباری که هزاران جلد کتاب، مقاله، خبر، گزارش، فیلم، کاریکاتور و ... بر ضد امام و انقلاب اسلامی در سراسر جهان پراکنده ساخته اند، چه طرفی توانسته اند بر بندند که شما با جمله رسوا و بی مایه «محمدرضا پهلوی قربانی شد» بخواید با انقلاب مردمی و اسلامی ایران به رویارویی برخیزید؟!

آن‌جا که عقاب پربریزد

از پشه لاغری چه خیزد؟!

لجبازی با ملت، رمیدن از جامعه، بریدن از اسلام ناب محمدی، دوری گزیدن از بزرگراه انسانیت و دویدن در خلوت کوچه های کابوس‌زده استعمار و نشستن در انتظار کشتن چراغ امید ملت ها

^{۱۸}. سوره ۶۱/۸

ننگی است که در درازای سده ای بر جبین «روشنفکران» و سلاله ناپاک میرزا ملکم خان نشسته است.

آیا هنگام آن فرا نرسیده است که به خود آیند و این ننگ را از جبین خود بزایند؟!

وگرنه: «بر دامان کبریاش ننشیند گرد»

تنها: «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند»

در پایان لازم به یادآوری است که نکات مورد بررسی در کتاب یاد شده بیشتر از آن است که آورده شده است لیکن چون این نوشتار به دراز کشید، ناگزیر دنبال آن را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.